

جهانی یونان

پیامبر

ختم پیامبران

حجة الاسلام سید جواد حسینی

خبر دردناک اهانت برخی غربیان (هلند و دانمارک) به ساحت مقدس خاتم پیامبران حضرت محمد(ص) و حمایت تلویحی سران آمریکا و آلمان از این اهانت جسورانه به گوش همه جهانیان رسید، و نه تنها قلب مسلمانان جهان را جریحه دار نمود که قلب هر انسان آزاد اندیش و خردورز را محزون نمود. منتهی مسلمانان جهان بیش از دیگران سنگینی این اهانت را بر قلب و دوش خود احساس نموده و با تظاهراتها و اعتراض‌های وسیع و گسترده اهانت گران و غربیان را وادار به عقب نشینی مفتضحانه نمودند.

نکته‌ای که باید به آن توجه بشود این امر است که اهانت به شخص پیامبر خاتم، فقط اهانت به شخص او و یا توهین به بیش از یک میلیارد مسلمان نیست بلکه توهین به کل بشریت و آزدیخواهان جهان است چرا که پیامبر اکرم(ص) رسالتش جهانی بود و قرآن کریم را برای کل بشریت به ارمغان آورد، و غربیان نیز جیره‌خوار مکتب مترقی اسلام و بهره‌برنده از علوم بی‌پایان قرآن می‌باشند.

«دنسپورت» می‌نویسد: «واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت عموماً از

برکت تعلیمات قرآن است و ما مدیون مسلمانانیم بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است.»^(۱)

کارلایل موزخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می‌گوید: «مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته و مسائل و مضامین مهم آن است که هیچ‌گونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضائل را که موجد تکامل و سعادت بشری است در برداشته و آنها را به خوبی نشان می‌دهد.»^(۲) به این جهت توهین کنندگان به حضرت محمد(ص) هم نمک نشناسی کرده‌اند، چرا که از کلمات قرآنی که پیامبر خاتم(ص) آورد، بهره‌مند، و از نعمت‌های آن استفاده کردند ولی نمک دهن را تسکستند، و هم توهین به همه بشریت کردند چرا که رسالت پیامبر اکرم جهانی و بشری است. آنچه پیش رو دارید نگاهی است به برخی آیات و نامه‌های پیامبر اکرم(ص) به سران کشورهای آن روز، که نشانه جهانی بودن رسالت آن حضرت، و عمومی بودن تعالیم در برای همه بشریت است.

الف: آیات قرآن

آیات متعددی از قرآن دلالت بر جهانی

بودن رسالت پیامبر اکرم(ص) دارد که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱- رسول همگان

«قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً اذی له ملک السموات و الارض»^(۳) بگو: ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست.» در حدیثی از امام مجتبی (ع) چنین می‌خوانیم: عده‌ای از یهودیان نزد پیامبر(ص) آمدند و گفتند: ای محمد تویی که گمان می‌بری فرستاده خدایی و همانند موسی(ع) بر تو وحی فرستاده می‌شود؟! پیامبر اکرم(ص) کمی سکوت کرد، سپس فرمود: آری منم سید فرزندان آدم و به این افتخار نمی‌کنم، من خاتم پیامبران و پیوسته‌ای پرهیزکاران و فرستاده پروردگار جهانیانم. آنها سؤال کردند به سوی چه کسی؟ به سوی عرب یا عجم یا ما (یهودیان)؟ خداوند آیه فوق را نازل فرمود: و با صراحت جهانی بودن رسالت آن حضرت را به تمام بشریت اعلام نمود.^(۴)

۲- مبعوث برای جهانیان

«و ما ارسلناک انا کافه للناس بشیراً و نذیراً و لکن اکثر الناس لا یعلمون»^(۵) ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پادشاهای الهی) بشارت دهی و (از عذاب

داموریت خطیر خود را به او ابلاغ کرد. استاندار «عدی بن حاتم» را خواست و او را مأمور کرد تا همراه سفیر پیامبر به سوی بیت المقدس حرکت کند و نامه پیامبر را نزد قیصر برساند.

دخیه وقتی به شهر «حما» رسید کار ردای آن را از او گرفتند باید که پیامبر قریش را به سینه بگذارد و در غیر این صورت به تو امان ندهد و نامه تو را نخواهد گرفت. دخیه سفیر خود را مأمور اسلام گفت: من برای تو بیدن این سینه‌های فلان رنج این سینه را بر خود هموار کرده‌ام، من از طرف مکه رسالت محمد (ص) مأمورم به قیصر ابلاغ کنم، که بشر پرستی از میان برود، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد آیا با این مأموریت با این عقیده و اعتقاد چگونه می‌توانم تسلیم نظریه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم؟ منطق نیرومند سفیر مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت. یکی از آنها گفت: شما می‌توانی نامه را روی میز مخصوص سلطان قرار دهی و با خیزیدن نامه شما را حاضر می‌کند. قیصر نامه را گشود، آغاز نامه با «بسم الله» توجّه قیصر را جلب کرد و گفت: من از غیر «سلیمان(ع)» تاکنون چنین نامه‌ای ندیده‌ام سپس دستور داد نامه را ترجمه کنند.

(نامه‌ای است) از محمد فرزند عبدالله به «هرقل» بزرگ روم، درود بر پیروان هدایت، من ترا به آیین اسلام دعوت می‌کنم، اسلام آور تا در امان باشی، خدا به تو دو پادشاهی می‌دهد (پادشاهی ایمان خود و پادشاهی ایمان زیر دستانت) اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه «اریسیان» (کشاورزان و یا کارمندان دربار) نیز بر تو است، ای اهل کتاب ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می‌کنیم...

قیصر روم احتمال داد که نویسنده نامه همان محمد موعود انجیل و تورات باشد لذا دستور داد از بستگان او کسی را پیدا کنند که اتفاقاً با کاروان قریش به سرکردگی ابوسفیان در شام برخوردند، و آنها را نزد قیصر بردند، از آنها پرسید کسی از شما با «محمد» پیوند خویشاوندی دارد، ابوسفیان به خود اشاره کرد، قیصر دستور داد، ابوسفیان پیش رو و مابقی پشت سر او صف بکشند و مراقب باشند که ابوسفیان خلاف جواب ندهد.

پرسشها و پاسخها به این شرح است:

۱- حسب «سجده» چگونه است؟

گفت از خانواده شریف و بزرگ.

۲- در نیاکان او کسی هست که به مردم سلطنت کرده باشد؟ گفت: نه.

۳- آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند از دروغ پرهیز داشت یا نه؟

گفت: بله محمد مرد را بتگریز بود.

۴- به طبیعتی از مردم از وی طرد شدی، می‌کنند و به آیین او کارزار پیدا می‌کنند؟

گفت: اشراف با او مخالفتند، و افراد عادی

متوسط هوا را جذبی او هستند.

۵- هواداران وی رو به افزایش است؟

گفت: بله.

۶- کسی از پیروان او تا حال مرتد شده است؟

گفت: نه.

۷- آیا او در نبرد با مخالفان پیروز است یا مغلوب؟

گفت: گاهی پیروز و گاهی با شکست روبرو است.

قیصر به مترجم گفت که: به ابوسفیان و رفقای او بگویند که اگر این گزارشها دقیق و صحیح باشد حتماً او پیغمبر موعود آخرالزمان است. و در پایان افزود که من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمی‌دانستم که از قوم «قریش» خواهد بود، ولی من حاضر در برابر او خضوع کنم، و به عنوان احترام پاهای او را شستشو دهم و در همین نزدیکی‌ها قدرت و شوکت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

برادر زاده قیصر گفت: محمد در نامه اسم خود را بر تو مقدم داشته است، قیصر گفت: کسی که ناموس اکبر (فرشته وحی) بر او نازل می‌شود شایسته است نام او بر نام من مقدم باشد.

نظرخواهی از سران

قیصر سران روم را در یکی از صومعه‌ها جمع کرد و نامه پیامبر را برای آنها خواند و گفت: ای جماعت روم! آیا شما خواهان سعادت و رستگاری هستید و این که ملک شما پایدار بماند و از آنچه عیسی گفته تبعیت کنید؟ گفتند: آری، مگر چیزی رخ داده است؟ گفت: از این پیامبر عربی متابعت

کنید وقتی سخنان او را شنیدند صایبها را بلند و اعلان مخالفت کردند، او زمانی که از اسلام آنها مأیوس شد و برجان و سناطش ترسید، به آنان گفت: خوارانم به آیین پرشهادت شما را آزمایش کنم، صلابت و استقامت شما در آیین مسیح مورد اعجاب و تقدیر من قرار گرفت، پس آنها را از مسجد گزیدند.

قیصر دخیه را خواست و او را اختتام کرد و پاسخ نامه پیامبر را نوشت و جدیدی نیز به ویله دخیه ارسال کرد و سران ایمان و اخلاص خود را در آن منعکس نمود.

۴- نامه به کسری

در آغاز سال هفتم هجرت یکی از افسران ارشد خود یعنی عبدالله خنکاف سهمی قرشی، را مأمور کرد که نامه وی را به دربار ایران ببرد، و آن را به دست خود خسروپرویز برساند، و او را به وسیله نامه به آیین توحید دعوت نماید، متن نامه چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم از محمد رسول خدا به کسری بزرگ فارس، سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند و به خدا و رسولش ایمان بیاورد و به یکتایی خدا شهادت داده و به رسالت پیامبرش گواهی دهد که او را خدا به سوی همه مردم فرستاده است تا زنده‌ها را انذار کند. اسلام بیاور تا در امان بمانی و اگر از ایمان و اسلام امتناع کردی، گناه ملت مجوس به گردن تو خواهد بود.»

و «حکیم نظامی» این حقایق تاریخی را به نظم درآورده، چنین می‌گوید:

تو ای عاجز که خسرو نام داری

و گسر کیسخروی صد جام داری

مبین در خود که خود بین را بصر نیست

خدا بین شو که خود دیدن هنر نیست

گواهی ده که عاظم را خدایی است

نه برجا و نه حاجتمند جانی است

خدایی کادمی را سروری داد

مرا بر آدمی پیغمبری داد

هنگامی که کسری، نامه پیامبر را خواند، آن را پاره کرد و گفت: او بنده من است، این گونه برای من نامه می‌نویسد، دستور داد عبدالله را از قصر بیرون کنند، حکیم نظامی در این باره می‌گوید:

چو قاصد عرضه کرد آن نامه تو

بجوشید از سیاست خون خسرو

خطی دید از سوار هیبت انگیز
نوشته از «محمد» سوی پرویز
کرازهره که با این احترام
نویسد نام خود بالای نام
درید آن نامه گردن شکن را

نه نامه بلکه نام خویشتن را
عبدالله وقتی به مدینه رسید جریان را
گزارش داد، پیامبر از بی احترامی «خسرو»
سخت ناراحت شد و فرمود: «لَسْتُمْ مَرْقُ
ملکه؛ خدایا رشته سلطنت او را پاره کن»^(۱۶)

نامه کسری به باذان

بادان که از طرف کسری در یمن بود
نامه‌ای از کسری دریافت کرد که در آن آمده
بود: به من گزارش رسیده است که مردی از
قریش در مکه مدعی نبوت است دوتغز از
افسران خود را به سوی او بفرست تا او را
دستگیر کرده نزد من آورند، باذان قهرمان
خود بابویه (یا فیروز) و خرخرسه را روانه
حجاز کرد، آن دو بعد از طایف روانه مدینه و
بعد از راهیابی به محضر پیغمبر اکرم پیغام
بادان را اعلام کردند پیامبر اکرم با کمال
خونسردی سخنان آنها را گوش داد، پیش از
آن که به پاسخ گفتار آنها بپردازد، آنها را به
اسلام دعوت نمود، هنگامی که پیامبر آیین
اسلام را به آنها عرضه داشت بندهای بدن
آن دو می‌لرزید سپس فرمود: امروز بروید،
فردا من نظر خود را به شما اعلام می‌کنم.^(۱۷)
در این هنگام فرشته وحی نازل شده و
پیامبر را از کشته شدن «خسرو پرویز» آگاه
ساخت فردای آن روز که نمایندگان فرماندار
یمن به حضور آن حضرت رسیدند،
پیامبر (ص) فرمود: پروردگار جهان مرا مطلع
ساخت که شما پیش از آمدن من از مکه
گفته «خسرو پرویز» به وسیله پسرش
نار پیروزید که به مدینه و یمن بر آمدند
سلطنت قسطنطنیه را که پیامبر مدینه
فرمود شریف به نامه دهیم جمانی اولی
سأل گفت عسری برده است، مأموران باذان
گفتند: مسئولیت این کتابت شما به مراتب
بالاتر از اخطای نبوت است که شاه ساسان را
به خشم آورده است ما با تاریم جریان را
گزارش دهیم. حضرت فرمود: گزارش دهید
و نیز با او بگریید که «آن دینی و سلطانی
سیلیخ الی منتهی الخلف و الخافر؛ آیین و

قدرت من به آن نقطه‌ای که اسبهای تندرو
به آنجا می‌رسد خواهد رسید (کنایه از این که
دین من کشور کسری را فرا می‌گیرد) و اگر
اسلام آوردی تو را در این حکومت که در
اختیار داری باقی می‌گذارم و بر قوم خودت
نصب می‌کنم.» آنگاه رسول خدا برای
تشویق، کمربند گرانبهایی را که برخی
رؤسای قبایل به او هدیه داده بودند، و در آن
علا و بقره بکار رفته بود به مأموران (بادان)
داد، بعد از اطلاع باذان از خبر پیامبر، گفت:
اگر این گزارش درست باشد حتماً او پیامبر
آسمانی است و باید از او پیروی کرد چیزی
نگذشت که نامه «شیرویه» به دست باذان
رسید که من «خسرو پرویز» را کشته زیرا او
اشرف را کشته و زندانی کرده بود، تو از
مردم آن سامان برای من بیعت بگیر و هرگز
با شخصی که ادعای نبوت می‌کند و پدرم بر
ضد او دستور داده بود، با خشونت رفتار مکن
تا دستور مجدد من به تو برسد.

هنگامی که نامه شیرویه به باذان رسید،
گفت: این مرد پیامبر است. سپس اسلام
آورد و کلیه کارمندان حکومت وقت که از
فارس در یمن بودند اسلام آوردند. بابویه به
بادان گفت: من هرگز با کسی سخن نگفته
بودم که دارای چنین هیبتی باشد. باذان
گفت: او را نگهبانی هم هست؟ گفت:
نگهبان ندارد، و سرانجام در طی نامه اسلام
خود و کارمندان حکومت را به حضرتش
ابلاغ نمود.^(۱۸)

و همچنین رسول خدا یکی از اصحابش
را به نام شجاع بن وهب به سوی «حارث بن
ابی شمر غسانی فرستاد و او را به اسلام دعوت
کرد او در عین حالی که هدایایی سنگین به سفیر
پر از بر داشت، اسلام نیاورد، پیامبر فرمود: او از
بین رفت و اتفاقاً در سال فتح مکه از دنیا
رفت.^(۱۹) و همچنین نامه به «عبدالبن علی»
توسعه سلطنت عمر فرستاد که او نیز تا
بناچار اسلام آوردن مقام دیرری خواست.
حضرت فرمود: او نیز شاک شد. و سرانجام
در سال دهم هجری بعد از فتح مکه هفده
نیز از دنیا رفت.

درست در لوحات پابانی این مقاله خبر
دلخسراس و ناراحتی کشته‌اند انفجار در حرم
عسکری (ع) و تخریب حرم و کشف شریکین
اعلام شد که دل هر انسان آزاده و مسلمان را

جریحه دار می‌کند، آری استعمارگران غربی از
توهین به پیغمبر اکرم (ص) نه تنها بهره نبردند،
که به ضرر و زیان آنها نیز تمام شد چرا که
مسلمانان دنیا یکصد اهانت روزنامه‌های غربی
را محکوم و حمایت قاطع خود را از پیامبر
اکرم (ص) و مکتب او اعلام نمودند، و در واقع
یکبار دیگر وحدت جهانی اسلام باشکوه
جهانی به نمایش گذاشته شد، این بار تلاش
مذبحخانه دیگری را آغاز کرده‌اند و آن این که با
تخریب حرم امامان معصوم (ع) و کشتن زائران
بی‌گناه وحدت جهانی اسلام را از هم پاشیده
ایجاد جنگ‌های داخلی به نام تشیع و تسنن
نمایند، یقیناً مسلمانان بیدار هستند و این بار
نیز کاری خواهند کرد که سلطه جویان غربی و
مزدوران داخلی آنها از این عمل ننگین خویش
پشیمان شوند. شاهد این ادعا تظاهرات
اعتراض آمیز بلافاصله اهالی سامرا بود که
اکثریت قاطع آن اهل سنت هستند با این حال به
این جنایت هولناک و نامردانه شدیداً اعتراض
نمودند.



پی‌نوشت‌ها:

۱. قرآن بر فراز اعصار، به نقل از ناصر مکارم شیرازی، تفسیر
نمونه، ج ۱، ص ۱۲۸.
۲. همان، ص ۱۲۶.
۳. سوره انعام، آیه ۱۵۸.
۴. رک تفسیر نمونه، همان، ج ۶ ص ۴۰۵-۴۰۶ و محسن فیض
کاشانی تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج
۲، ص ۲۴۳-۲۴۴.
۵. سوره نساء، آیه ۲۸.
۶. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۸، به نقل از تفسیر نمونه،
همان، ج ۱۸، ص ۹۲.
۷. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.
۸. سوره تکوین، آیه ۲۰.
۹. مجمع البیان ذیل آیه ۱۰۷ انبیاء و تفسیر نمونه، همان،
ج ۱۳، ص ۵۲۷.
۱۰. سوره انعام، آیه ۱۹.
۱۱. طبقات ابن سعد، بیروت، دار صادر، ج ۱، ص ۱۷۵، طبقات ابن
جزری، بیروت، دار الفکر، انتشارات ج ۲، ص ۱۷۵، تاریخ الخلفاء، بیروت،
مکتب دار الفکر، ج ۲، ص ۲۲۱.
۱۲. اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۶، نقل از جعفر سبحانی، فروغ ابلیس، ج
۲، ص ۲۰۰، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۲ یا ۲۶۳.
۱۳. تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰ و نقل از ابن کثیر، ج ۲،
ص ۲۱۰.
۱۴. رک طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۴۵، ج ۲، ص ۲۰۰، ص ۲۷۸.
۱۵. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۰، تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰، تاریخ طبری،
ص ۲۶۲-۲۶۳.
۱۶. طبقات ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۲۶، کادل ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۲۶، تاریخ طبری،
ص ۲۰۰، و تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰.
۱۷. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۰، تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰، تاریخ طبری،
ص ۲۶۰، تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰.
۱۸. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۰، تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰، تاریخ طبری،
ص ۲۶۰، تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰.
۱۹. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۰، تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰، تاریخ طبری،
ص ۲۶۰، تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲۹۲